

مبانی کلامی و عرصه‌های پیشرفت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۱۰ تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۰۶/۰۶

قاسم ترخان*

چکیده

از مباحث اساسی در فلسفه الگو، تبیین رابطه علم کلام با الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است. این بحث فروعاً مختلفی دارد، از جمله رابطه باورهای کلامی با عرصه‌های پیشرفت خصوصاً عرصه علم که نوشتار حاضر در صدد تبیین آن است. در عرصه علم ضمن بیان ارتباط مبانی کلامی با وضعیت موجود، وضعیت مطلوب این عرصه با نگاهی به موضوع، روش، هدف، قلمرو و گزاره‌های علوم ترسیم شده است. تحلیل موضوع، روش و اهداف علوم طبیعی و انسانی بر اساس آموزه‌های کلامی، تغییراتی را در وضعیت موجود این علوم پدید می‌آورد و نقطه مطلوب این علوم را تبیین می‌کند. نقش مبانی کلامی در سایر عرصه‌ها نیز از جمله اهدافی است که در این مقاله طرح خواهد شد.

واژگان کلیدی: پیشرفت، علوم انسانی، علوم تجربی، علم کلام، علم، حیات طیبه.

* استادیار گروه کلام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

بیان مسئله

بی‌شک طراحی و تدوین الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، مبتنی بر علم است و علوم می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در تدوین این الگو داشته باشند. از جمله مباحث اساسی در فلسفه الگو* پاسخ‌گویی به این پرسش است که چه نوع رابطه‌ای بین علم کلام با الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت برقرار است؟ باورهای کلامی در چه ساحت‌هایی از الگو حضور دارند؟ این بحث در ذیل بحث کلی‌تری با عنوان «مناسبات الگو با علوم مختلف» در فلسفه الگو مطرح است.

اگر چه در یک طرح کلی گونه‌های ارتباط علم کلام با محورهای کلانی که درباره مسائل مربوط به الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت پیشنهاد شده است (فلسفه الگو، نظریه اسلامی پیشرفت، الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت و ساز و کار اجرای الگو)، می‌تواند موضوع پژوهش و تحقیق باشد، اما در این نوشتار تلاش شده است صرفاً رابطه مبانی کلامی در عرصه‌های پیشرفت، خصوصاً عرصه علم تبیین شود.

۱۶۰

مقدمه

پیش از هر چیز ضروری است جهت کاهش از صعوبت بحث و جلوگیری از خلط در مباحث، نکاتی توضیح داده شود:

پیش

سال نوزدهم / تابستان ۱۳۹۳

* فلسفه اگر چه گاهی به معنای دانش آمده و شامل حکمت نظری و عملی و تولیدی می‌شود، زمانی معنایی خاص یعنی علمی که از احکام کلی و عوارض ذاتی موجود بما هو موجود بحث می‌کند، یافته است که از او به فلسفه اولی تعبیر می‌شود (صدرالمطالین، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۴-۲۵). اما اخیراً با اضافه شدن به امور و علوم، معنای جدیدی یافته است. در این کاربرد به علمی که با نگاه فرانگر عقلانی به توضیح مباحث کلی پیرامون امور و علوم می‌پردازد، فلسفه مضاف اطلاق شده است (رشاد، ۱۳۸۵، ص ۵-۳۰). فلسفه الگو که از سنخ فلسفه مضاف به امور است مباحثی مانند تعریف، امکان، ضرورت، اهداف و کارکردها، گستره، نسبت با سایر اسناد، مناسبات با علوم، مبانی الگو، روش، نقشه راه تحقیق و طبقه‌بندی مباحث الگو و... را در خود جا می‌دهد.

۱. مفهوم‌شناسی مبانی کلامی

کلام علمی است که بیان ذات حق را بر عهده دارد و پیرامون اصول عقاید یا اصول دین (بحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۹-۲۱). به بیانی دیگر از ذات و صفات و افعال خداوند بحث می‌کند (جرجانی، ۱۴۱۹، ص ۸۰). رسالتش توضیح، استدلال و دفاع از عقاید دینی است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۵۷)، لذا به لحاظ موضوع، روش و غایت می‌توان علم کلام را دانشی دانست که به استنباط، تنظیم و تبیین معارف و مفاهیم دینی پرداخته و بر اساس شیوه‌های مختلف استدلال اعم از برهان، جدل، خطابه و... گزاره‌های اعتقادی را اثبات و توجیه می‌کند و به اعتراض و شبهات مخالفان دین پاسخ می‌دهد. مقصود از مبانی کلامی، باورها و آموزه‌هایی است که رنگ کلامی دارند و به مثابه مبنا در تدوین الگوی پیشرفت و استنباط نظریه آن در عرصه‌های گوناگون اخذ می‌شوند و پذیرش آنها در عرصه علم، شکل و ساختار، موضوع، روش، غایت و قلمرو علم را تحت تأثیر خود قرار خواهند داد. این باورها که از آن در برخی موارد به جهان‌بینی نیز تعبیر می‌شود، می‌توانند به مبانی مبدأشناختی، انسان‌شناختی و جهان‌شناختی و... عرصه علم دسته‌بندی شوند.

۲. مفهوم‌شناسی پیشرفت

توجه به مفاهیم و اصطلاحات و تعریف آنها - مانند مفهوم الگو، نظریه، پیشرفت و تمایز پیشرفت با مفاهیم رایج و مصطلح مرتبط از قبیل رشد، توسعه، حیات طیبه و...، مفهوم اسلامیت الگو و...، از جمله مسائل مهم در بحث تولید الگو است که فلسفه الگو، عهده‌دار تبیین آن است.

مفهوم پیشرفت معادل واژه توسعه (progress & Development) شمرده شده است. واژه توسعه به معانی ای مانند: رشد، رشد با ثبات، رشد، همراه با تعادل در الگوی توزیع، رشد، همراه با تعادل، اشتغال و زندگی و... آمده است. برخی نیز توسعه را به معنای فرایند انتقالی جامعه از یک دوران تاریخی به یک دوران تاریخی دیگر دانسته و بر اساس آن کشورها را به جوامع نوین، سنتی و ناپایدار تقسیم کرده‌اند (ر.ک: سعیدی، ۱۳۸۶، ص ۱۹-۸۶). به بیانی دیگر، توسعه با «خروج جوامع از مرحله سنتی به مرحله

مدرنیت» یا «مرگ تدریجی نظام کهن؛ و تولد و رشد تدریجی نظام تازه از زندگی»
تحقق می‌یابد (ر.ک: عظیمی، ۱۳۹۱، ص ۲۷).

واژه پیشرفت به معنای جلوتر رفتن و ارتقا است (معین، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۹۲۵).
برخی در تعریفی عام، پیشرفت را عبارت دانسته‌اند از: فرایند حرکت از وضعیت
موجود به سمت وضعیت مطلوب (میرمعزی، ۱۳۸۹، ص ۶۳).

اما چرا واژه پیشرفت بر توسعه در عنوان انتخابی ترجیح داده شد؟ نوعاً گفته
می‌شود علت این گزینش، احتراز از بار بیشی و ارزشی همراه واژه توسعه در فرهنگ
غرب است. پذیرش این سخن به معنای تأثیر باورهای کلامی بر گزینش یک مفهوم از
بین مفاهیم متعدد و نقش علم کلام در مفهوم‌سازی است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که تعاریف توسعه دو مفهوم عمده را در خود جا
داده‌اند که از منظر علم کلام، نامقبول است:

الف) آنچه از سنت‌گریزی در تعاریف توسعه دیده می‌شود، از منظر کلامی قابل دفاع
نیست. دین اسلام اگر چه ریشه در گذشته دارد، اما از حیث قلمرو مکانی و زمانی،
جهانی و جاودانه و از جهت قلمرو موضوعی جامع است؛ آخرین دین آسمانی است،
کتایش تحریف نشده و پاسخ‌گوی تمام نیازها یا نیازهای هدایتی بشر در همه اعصار
خواهد بود. اسلام از دو بعد ثابت و متغیر (عناصر جهان‌شمول و موقعیتی) برخوردار
است. تغییراتی که در انسان‌ها و جوامع پدید می‌آید، بعد ثابت اسلام را دستخوش تغییر
نمی‌کند، اگر چه عناصر موقعیتی اسلام به تناسب تغییر در جوامع، تغییر خواهند کرد.
لذا سنت‌ها اگر به جنبه ثابت دین اشاره کنند، غیر قابل تغییر خواهند بود.

ب) اگرچه امروزه بر توسعه جامع* تأکید، یا توسعه انسانی با راهبرد «توسعه پایدار»
(Sustainable development) کامل‌ترین شکل توسعه تلقی می‌شود که علاوه بر توسعه
اقتصادی، بر توسعه اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی، بر عدالت درون‌نسلی و بین‌نسلی
تأکید دارد (ر.ک: قنبری، ۱۳۹۱، ص ۵۲-۱۰۹ / ازکیا و غفاری، ۱۳۸۸، ص ۴۷-۵۴). اما در

* توسعه جامع اعم از «رشد اقتصادی (Economic growth)»، توسعه اقتصادی (Economic development)،
اجتماعی (Social development)، فرهنگی (Cultural development)، سیاسی (Political development) و
انسانی (Human development) است.

دیدگاه‌های رایج، تعاریف و به تبع آن راهبردهای ارائه شده، مبتنی بر دئیسم، شکاکیت یا انکار خداوند، اصالت ماده، اصالت فرد، اصالت تجربه و تفسیر خاصی از سعادت انسان و جامعه است. در این تعاریف هدف از توسعه فقط آبادانی و رفاه دنیوی است. لذا هرگز رشد و ترقی دینی و معنوی از شاخص‌های توسعه حتی با راهبرد توسعه پایدار، مطرح نمی‌شود.*

نتیجه اینکه از دیدگاه جهان‌بینی اسلام و بر اساس مبانی مبدأشناختی، جهان‌شناختی و انسان‌شناختی اسلامی، باید حرکت کرد، (حرم در پیش و حرامی در پس، اگر خفتی مردی و اگر رفتی بُردی) اما این حرکت اولاً نباید سنت‌ستیز باشد؛ ثانیاً باید همه ابعاد انسان را شامل شود و نباید صرفاً مادی باشد؛ ثالثاً باید تکاملی و به سوی هدف‌ها باشد. غایت این حرکت همان رسیدن به حیات طیبه، یعنی زندگی گوارا است که آسایش و آرامش و سعادت دنیا و عقبی را در پی دارد (ترخان، ۱۳۹۲، شماره ۶۸). تحقق این غایت در گرو پابندی مطلق به سنت‌های اسلامی است. بهترین واژه‌ای که می‌تواند این مفاهیم ارزشی را بیان کند و همسو با باورهای اعتقادی باشد، واژه «پیشرفت» است.

۳. عرصه‌های پیشرفت

از جمله مباحث فلسفه الگو، تعیین گستره‌های الگو یا عرصه‌های پیشرفت است. گستره‌ها را می‌توان با توجه به علوم رشته‌ای و میان‌رشته‌ای به روش استقرا بر اساس متعلق و موضوع رفتار،** یا اقشار و گروه‌های مهم*** و یا موضوعات کلان**** تقسیم کرد.

گستره‌های فرارشته‌ای الگو با استعانت از علم کلام قابل تبیین است. بر اساس

* شاخص‌های توسعه پایدار در چند بخش کلی مطرح می‌شود: ۱. شاخص‌های توسعه اقتصادی؛ ۲. شاخص‌های توسعه زیست‌محیطی؛ ۳. شاخص‌های توسعه انسانی. شاخص‌های کلیدی توسعه انسانی عبارتند از: عمر طولانی همراه با تندرستی و سلامت، سطح دانش و سطح معاش آبرومند (ر.ک: قنبری، ۱۳۹۱، ص ۵۸/ ازکیا و غفاری، ۱۳۸۸، ص ۵۳-۵۴).

** نظام‌های رفتاری به حسب استقرا بر اساس نوع موضوع و متعلق رفتار، عبارتند از: نظام اجتماعی، نظام اقتصادی، نظام آموزشی و پژوهشی، نظام تربیتی، جهادی و دفاعی، زیست‌محیطی، سلامت و بهداشت، سیاسی، مناسک عبادی، قضایی، مدیریتی و... از آنجا که علوم رشته‌ای در عصر ما به ملاک موضوع و متعلق رفتار تقسیم شده‌اند، از دستاورد آنها می‌توان در هر یک از عرصه‌ها استفاده کرد.

*** مانند جوانان، احزاب، زنان، کارگران، نخبگان و... روشن است که مطالعات در باب گروه‌های اجتماعی مطالعات میان‌رشته‌ای است.

**** مانند خانواده، عدالت، رفاه، امنیت، رسانه، معماری، انرژی، منابع و... مطالعه درباره این موضوعات نیز از نوع مطالعات میان‌رشته‌ای است.

جهان بینی توحیدی، دستیابی به «حیات طیبه»، همان نقطه آرمانی و وضعیت مطلوبی است که لازم است بشریت به سوی آن حرکت کند. عناصر این وضعیت آرمانی، پیشرفت در عرصه ایمان و عمل صالح است.* از آنجا که عمل صالح چیزی جز عمل نیک در زندگی این دنیا نیست، عرصه عمل صالح به عرصه زندگی نیز تعبیر شده است. از این رو، هر مقدار که در این دو حوزه پیشرفت کنیم به زندگی گوارا و حیات طیبه نزدیک تر شده ایم.

بی شک دستیابی به این دو، بدون تقویت اخلاق (صفات و ملکات روحی و باطنی که منشاء افعال به شمار می آید) و سامان دهی اعمال در چارچوب احکام فقهی و رشد تعقل و تفکر و پیشرفت در عرصه علم، میسر نیست. نقش علم کلام در هریک از عرصه های شش گانه فوق الذکر بی بدیل است.

علم کلام ضمن تبیین معنای ایمان و عمل صالح و تعیین سهم و میزان هر یک در سعادت مندی انسان، تأمین کننده مبانی بایدها و نبایدهای اخلاقی و احکام فقهی و همچنین جایگاه عقل و گستره آن و... است.

از آنجایی که تبیین اثرگذاری باورهای کلامی در عرصه علم مطالبه اول این نوشتار است، آشنایی با اصطلاح علم نیز ضروری می نماید.

علم گاهی مترادف با واژه knowledge دانسته می شود. در این کاربرد گاهی به معنای مطلق آگاهی و فهم است که شامل معرفت حضوری و حصولی، تصور و تصدیق، معرفت جزئی و کلی، معرفت ناظر به واقع و اعتباری و نیز معرفت نامنظم و معرفت نظام مند می شود. زمانی به معنای باور صادق موجه است که شامل تصدیقات و گزاره ها است نه تصورات، آن هم گزاره های ناظر به واقع، نه اعتباری.

اما علم یک اصطلاح خاص نیز دارد و برای مجموعه مسائلی که گرد یک محور مخصوص دور می زند (Discipline = رشته علمی) به کار گرفته می شود. این تعریف تنها شامل گزاره های کلی می شود و اختصاصی به علوم ناظر به واقع ندارد و شامل علوم اعتباری هم می شود.

امروزه با اثرپذیری از پوزیتیویسم به رشته علمی ای که روش تحقیق آن تجربی باشد

* «من عمل صالحاً من ذکر او اتی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة» (نحل: ۹۷)

علم (Science) گفته شده و بر اساس آن، علوم به طبیعی و انسانی تقسیم شده است. اصطلاح علوم انسانی گاهی برای اعم از تجربی و غیر تجربی نیز به کار برده و معنای عام از آن اراده می‌شود. در این کاربرد علوم انسانی علمی است که با تمام وجود انسان به طور کلی ارتباط دارد، نه فقط با جسمش. البته هر علمی از علوم انسانی می‌تواند انسان را به یک اعتبار خاص و از حیثیت ویژه‌ای مورد مطالعه قرار دهد که آن اعتبار خاص موضوع آن علم محسوب می‌شود (ر.ک: ترخان، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵-۱۴۰).

اگر چه به جهت اشکالات متعددی که به اصطلاح پوزیتیویستی علم داریم - و معتقدیم که پوزیتیویسم در بستر اندیشه‌های مدرن با دو مبنای معرفتی مهم (انکار ارزش معرفتی دانش شهودی و وحی و نفی ارزش معرفتی خرد ناب و تنزل عقلانیت به افق دانش تجربی و آزمون‌پذیر)، علم را به گزاره‌های آزمون‌پذیر منحصر ساخت و به تدریج با ظهور پست‌مدرنیست‌ها که با تمرکز بر معنای پوزیتیویستی علم، استقلال مورد ادعای پوزیتیویست‌ها را مورد نقد قرار دادند، حقیقت علم دستخوش زوال شده است - اما از آنجایی که علوم تجربی مورد توجه اندیشمندان است، وضعیت موجود و مطلوب آن را مورد تحلیل قرار خواهیم داد و آنگاه که وضعیت این علوم روشن شود به روشنی می‌توان با شاخص‌های ارائه شده، علوم دیگر را هم مورد بررسی قرار داد، لذا از این پس در این نوشتار مقصود از علوم، اصطلاح علوم تجربی خواهد بود.

نقش باورهای کلامی در دستیابی به نظریه پیشرفت در گستره علم

نظریه پیشرفت در عرصه علم عبارت است از مجموعه‌ای نظام‌مند از مفاهیم، اصول موضوعه، قوانین و راهبردها که شامل ترسیم وضعیت مطلوب، اصول تحلیل وضعیت موجود، اصول راهبردهای تغییر و معیارها و شاخص‌های پایش می‌شود. دستیابی به نظریه‌ای اسلامی در عرصه‌های پیشرفت، پیش از هر چیز متفرع بر آن است که علم کلام ظرفیت منابع دینی را برای استنباط نظریه پیشرفت اثبات کند. علم کلام با تبیین مبانی دین‌شناختی؛ مانند گستره و قلمرو دین اسلام و شناختاری بودن زبان متون دینی و ده‌ها بحث دیگر، استخراج نظریه اسلامی پیشرفت را از متون دینی ممکن می‌شمارد، اما از آنجا که این نوشتار با محدودیت حجم مواجه است و همچنین درصدد تبیین

امکان استنباط نظریه پیشرفت از منابع دینی نیست و آن را مفروض گرفته، از عناصر موجود در نظریه پیشرفت؛ ورود به اصول راهبردهای تغییر و معیارها و شاخص‌های پایش را به وقت دیگر موقوف می‌کند و با تحلیل وضعیت موجود علوم و نشان دادن اثرگذاری علم کلام در ساحت‌های مختلف آن مانند: موضوع، هدف، روش و قلمرو علوم متداول - حتی اگر معنای (Science) علم مقصود باشد - با استعانت از مبانی کلامی، وضعیت مطلوب در عرصه علم را ترسیم می‌نماید.

۱. وضعیت گذشته و موجود علوم

با نگاهی به تاریخ علوم به دانش‌هایی برخورد می‌کنیم که علم کلام، در تغییر ساختار و شکل کلی آنها نقش اساسی را ایفا کرده است و تکلیف آنها را از این حیث که صرفاً تبیینی باشند یا تجویزی؟ روش آن صرفاً تجربی باشد یا علاوه بر آن از روش نقلی هم استفاده شود؟ معلوم کرده است. مثال روشن آن، دو جریانی از علوم اجتماعی است که در جهان اسلام شکل گرفته است:

نمونه اول: اثرپذیری علم عمران ابن‌خلدون از کلام اشعری:

۱. در علم عمران ابن‌خلدون، جنبه تجویزی راه پیدا نکرده و از این جهت به رویکرد پوزیتیویستی، شباهت دارد، اما ابن‌خلدون با اثرپذیری از کلام اشعری که قائل به عقل عملی نیست و حسن و قبح عقلی را نفی می‌کند؛ چنین رویکردی را مطرح می‌کند.
۲. در علم عمران ابن‌خلدون، توالی زمانی پدیده‌ها در تبیین و توضیح حوادث اجتماعی، مطرح است. این دیدگاه اگر چه شباهتی با دیدگاه پوزیتیویست‌ها پیدا می‌کند،* اما باید توجه کرد که مبنای کلامی اشاعره در این دیدگاه حضور فعال دارد؛ زیرا در کلام اشعری به جهت دفاع از توحید افعالی، علیت نفی و از «عاده الله قد جرت» حمایت می‌شود، لذا تلاش ابن‌خلدون، بر اساس این باور جهان‌شناختی و

* زیرا Social Science به دنبال تبیین علل در معنای تجربی و حسی آن است و علیت در آنجا چیزی جز توالی زمانی، شبیه آنچه که هیوم می‌گوید نیست. اینجاست که می‌بینیم میان آن علیت و آنچه که اشاعره در این بیان عادت الهی می‌گویند قرابت زیادی پدید می‌آید. بر این اساس کلام با تفسیر اشعری ممکن است نزدیکی‌هایی با این علم اجتماعی پیدا کند که تفسیر پوزیتیویستی دارد، یا می‌خواهد با روش‌های تجربی توالی زمانی را جستجو کند.

معرفت‌شناختی، صرفاً برای شناخت عادات الاهی است، اما وی به جهت اعتقاد به وحی که یک باور کلامی است، یا همانند اسلاف اشاعره باید علم خود را بر اساس نقل پی‌ریزی می‌کرد، یا در کنار روش حسی از شیوه‌های نقلی هم بهره می‌برد؛ یعنی نمی‌توانست به راحتی نقل را به کناری نهد، از این جهت پس از اینکه نظراتش را دربارهٔ عصبیت بیان می‌کند، با روایات مهدویت مواجه می‌شود و سعی می‌کند با رد سند یا تأویل آنها، دلیل نقلی را همسو با یافته‌های خود نشان دهد؛ ولی برای جامعه‌شناس با روش پوزیتیویستی جایی برای این دغدغه‌ها وجود ندارد که بخواهد این‌گونه مسائل را حل کند. اینها همگی عقبه‌های فکری - کلامی ابن‌خلدون است که فقط شباهت‌های ظاهری میان علم اجتماعی او به نام علم عمران با علم اجتماعی مدرن به وجود می‌آورد.

نمونهٔ دوم: اثرپذیری سیاست مدن فارابی و خواجه نصیر از کلام شیعی:

کلام شیعی رویکرد جدلی ندارد و با رویکرد عقلانی وارد مباحث الاهیاتی می‌شود. این کلام نافی عقل عملی نیست؛ لذا در حاشیهٔ چنین کلامی علم اجتماعی با عنوان سیاست مدن شکل گرفته است که در کنار تبیین، انتقاد نسبت به مدن جاهله و فاسقه و ضاله و در نهایت تجویز را توأمان با یک عقبهٔ وحیانی برخوردار است و به همین دلیل دامنهٔ این علم اجتماعی با فقه اجتماعی شیعی که صرفاً تجویزی است، پیوند می‌خورد. در این علم بیان می‌شود که در رأس مدینهٔ فاضله سانّ (سنّت‌گذار) است. سنّت‌گذار صاحب قوه قدسیه و عقل قدسی است که «اذا شاء علم» است و سنّت از دل معرفت شهودی می‌جوشد و پس از آن یعنی آن زمانی که سانّ نیست، رئیس دوم است که باید بر نقل و اجتهاد تکیه کند و این روش اجتهادی است که می‌گوید چه چیزی باشد و چه چیزی نباشد. در واقع، فقه اجتماعی و سیاسی در ادامه بُعد تجویزی علم اجتماعی می‌آید (ر.ک: پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۷۱-۱۸۲).

علم کلام در شکل‌گیری علوم جدید نیز مؤثر بوده است و در یک ادعای کلی می‌توان اختلافات مطرح شده دربارهٔ موضوع، غایت، روش و قلمرو علوم تجربی (طبیعی و انسانی) را به مبانی کلامی ارجاع داد و با اثرپذیری از کلام شیعی به ترسیم وضعیت مطلوب در گسترهٔ علم پرداخت.

۱-۱. موضوع علوم موجود

درباره موضوع علوم طبیعی و انسانی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی مانند: ویلهم دیلتای و پیتر وینچ و...، موضوع این علوم را متفاوت می‌دانند. از دیدگاه دیلتای موضوع علوم طبیعی ابژه و اشیاء خارجی است که مستقل از سوژه و فاعل شناسا است، اما موضوع علوم انسانی، خودِ فاعل شناسا را نیز در بر می‌گیرد (Ricoeur, 1990, p.49).

پیتر وینچ بر خلاف رفتارگرایان افراطی، معناداری در رفتار انسان‌ها و بی‌معنایی در رفتار جمادات را منشأ تفاوت علوم انسانی و طبیعی دانسته است (ر.ک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۱۴-۱۵). برخی نیز تأثیرپذیری از محیط، اجتماع و عوامل متعدد و متنوع؛ عدم برخوردارگی از ثبات و وحدت؛ برخوردارگی از اختیار، هویت تدریجی و تاریخی را از جمله امتیازات موضوع علوم انسانی شمرده‌اند که موضوع علوم طبیعی فاقد آن است.

در مقابل عده‌ای دیگر، با نقد این تفاوت‌ها و با تکیه بر گزینشی بودن دانش تجربی - گزینش بعد مادی پدیده‌های طبیعی و رفتارهای ظاهری انسان‌ها - به یکسانی موضوع علوم طبیعی و انسانی حکم کرده‌اند (ر.ک: سروش، ۱۳۷۳، صص ۳۵ و ۱۸۹).

۱-۲. هدف علوم موجود

هدف علوم تجربی نیز از جمله مباحث مورد گفتگو بین دانشمندان است. اگر چه هدف اولی علوم طبیعی شناخت جهان است، اما امروزه این شناخت مطلوب لنگسه (علم برای علم) نیست، بلکه هدف ثانوی این علوم کارایی، فن‌آوری و تغییر طبیعت است. به عبارت دیگر، در این علوم شناخت جهان برای تسلط بر آن است. این نگرش به صورت رسمی در تمام شاخه‌های علوم طبیعی بعد از بیکن اتفاق افتاد و به موازات آن تغییری در روش علوم پدید آمد و روش استقرایی (استدلال از جزئی به کلی) بر روش قیاسی (استدلال از کلی به جزئی) غلبه پیدا کرد.

همچنین درباره هدف علوم انسانی دیدگاه‌هایی تاکنون رایج بوده است:

الف) دیدگاه صورت‌گرایی یا علت‌گرایی: پوزیتیویست‌ها معتقد بودند که هدف اصلی از پژوهش‌های علمی در علوم انسانی، تبیین پدیده‌ها و کشف روابط علی بین آنها به

منظور پیش‌بینی و کنترل آنها برای ارضای نیازهای انسانی است. بر این اساس باید به همسانی رویکرد و غایت علوم تجربی طبیعی و انسانی حکم کرد. (ب) دیدگاه معناگرایی یا دلیل‌گرایی: از آنجا که موضوع علوم انسانی؛ یعنی رفتارهای انسانی بر خلاف علوم طبیعی اموری معنادار است، هدف این علوم، فهم اعتبارات و معانی و انگیزه‌های نهفته در کنش افراد با روش تفسیری است. (ج) تلفیق علت‌گرایی و دلیل‌گرایی: علت‌یابی در علوم رفتاری از سه جنبه متفاوت و در عین حال مترابط برخوردار است؛ شناسایی عوامل و شرایط خارجی، تحقق کنش، شناسایی دلایل و انگیزه‌های کنشگر به لحاظ اینکه از علل معده رفتار به شمار می‌روند و شناسایی عوامل خارجی شکل‌گیری باورها و ارزش‌ها (دلایل و انگیزه‌ها) در ذهن کنشگر. از این رو، هدف علوم انسانی را می‌توان تلفیقی از این سه جنبه دانست (ر.ک. به: وبر، ۱۳۸۲، ص ۱۲۰-۱۲۶/ بستان، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۴-۴۲).

(د) صاحب‌نظران مکتب انتقادی با تأکید بر لزوم در پیش گرفتن موضع انتقادی و ارزش‌گذارانه در علوم اجتماعی روش نقدی - دیالکتیکی را توصیه و هدف این علوم را رهایی مطرح می‌کنند (سروش، ۱۳۷۴، ص ۲۰۶-۲۰۹).

۳-۱. روش علوم موجود

از قرن هفدهم و هیجدهم که علوم طبیعی به پیشرفت‌های شگرفی رسید، در میان متفکران غربی درباره روش‌شناسی و متدولوژی علوم انسانی و تفاوت آن با علوم طبیعی، نظریات متفاوتی ابراز شده است؛ برخی به علوم انسانی، همانند علوم طبیعی نگریسته و تنها راه جبران عقب‌ماندگی علوم انسانی را در آن دانسته‌اند که از روش علوم طبیعی پیروی کند. پوزیتیویست‌ها (اثبات‌گرایان) بر این باور بودند که علم، مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم حول محوری خاص است که بر اساس آزمون‌های تجربی قابل اثبات است و اگر علوم انسانی و اجتماعی بخواهند شأن علمی بیابند باید از روش‌های علوم تجربی طبیعی بهره گیرند.

در مقابل، گروهی دیگر امکان تأویل پدیده‌های انسانی به پدیده‌های فیزیکی را منکر بودند و در نتیجه روش آزمایش فیزیکی را در علوم انسانی ناکارآمد تلقی می‌کردند. اینان می‌گفتند نمی‌توان به مدد اصول علم میکانیک به تبیین انسان پرداخت. نتیجه این

جریان به استقلال علوم انسانی از علوم طبیعی و متفاوت بودن روش این دو علم انجامید (ر.ک: فروند، ۱۳۷۲، ص ۹۸). دیلتای و ماکس وبر، از جمله کسانی بودند که جریان اخیر را دنبال می‌کردند.

۴-۱. قلمرو علوم موجود

علوم تجربی نوعاً مشتمل بر دو نوع مفاهیم است: الف) مفاهیم تجربی (Empirical terms) که مصداق آنها به‌طور مستقیم قابل مشاهده است؛ ب) مفاهیم نظری (Theoretical terms) که مصداق آنها محسوس نیست. دربارهٔ قسم اخیر بحثی در گرفته است که آیا در قلمرو علم (Science) قرار دارند یا نه؟ پوزیتیویست‌های منطقی و قائلان به اصالت عمل یا اصالت اندازه‌گیری، از این دیدگاه حمایت کرده‌اند که مفاهیم قسم دوم در قلمرو علم داخل نیستند.

اختلافات در موضوع، اهداف، روش و قلمرو علوم، موجب شکل‌گیری پارادایم‌های مختلفی از جمله پوزیتیویستی، هرمنوتیکی و انتقادی شده است.

ادعای ما این است که اختلافات و وضعیت موجود این علوم از باورهای کلامی تأثیر پذیرفته است و با تصحیح این باورهای کلامی می‌توان نقطهٔ مطلوب پیشرفت در علوم را نشان داد.

۲. ترسیم وضعیت مطلوب علم با نگاهی به نقد وضعیت موجود

از آنچه گفته شد می‌توان به روشنی دریافت که اختلاف در اهداف از یک جهت، معلول تفاوت در موضوع و از جهت دیگر، منشأ تفاوت در روش شده است؛ یعنی می‌توان مبنای تعیین روش را در معیار موضوع و تعلق* خلاصه کرد،** اما با دقت

* معیار تعلق از سوی وابستگان مکتب فرانکفورت طرح شد. اینان اختلاف روش در علوم انسانی را از آنجا ناشی دانسته‌اند که دست‌اندرکاران این علوم دارای تعلقات یکسانی نبوده‌اند. برای مثال پوزیتیویست‌ها از آنجایی که به پیروی از عالمان علوم طبیعی «مهار و کنترل» را هدف علوم انسانی دانسته‌اند، روش طبیعت‌گرایانه را اساس کار خود قرار داده‌اند. در مقابل، طرفداران مکتب تفهیمی که صرفاً فهم محتوای رفتار را هدف علوم انسانی می‌دانند، از روش تفهیمی - تفسیری استفاده کرده‌اند و اما خود وابستگان این مکتب، روش نقدی و دیالکتیکی را که برخاسته از تعلق خاطر آنان به رهایی است، روش مناسب برای علوم انسانی می‌دانند.

** گاهی سه معیار موضوع، تعلق و موفقیت در عمل (ر.ک به: سروش، ۱۳۷۴، ص ۲۰۶-۲۱۷) و گاهی نیز تلفیقی از هر سه معیار، مبنای تعیین روش قلمداد شده است، اما باید توجه داشت که معیار سوم یک معیار اثباتی است نه ثبوتی.

می‌توان معیار دوم را نیز به اختلاف در موضوع برگرداند. به عنوان مثال نزاع بین جامعه‌شناسی اثباتی و تفهیمی را نمی‌توان صرفاً در اختلاف اهداف و تعلقات خلاصه کرد، بلکه در حقیقت، موضوع علم جامعه‌شناسی از نظر این دو مکتب متفاوت است. در حالی که موضوع جامعه‌شناسی تفهیمی «معانی و انگیزه‌های رفتار انسانی» یا «اعتبارات اجتماعی» است، جامعه‌شناسی اثباتی به موضوعی دیگر، یعنی «نظم ظاهری و قانونمندی ملموس و مادی پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد. به همین سان می‌توان گفت جامعه‌شناسی انتقادی از آن رو با روش نقدی - دیالکتیکی سازگار شده است که همزمان دو موضوع را برای فعالیت علمی مد نظر قرار داده است: یکی وضعیت موجود و دیگری مقایسه آن با وضعیت مطلوب. طرفداران این دیدگاه در بررسی موضوع نخست مانند دیگران عمل می‌کنند، یعنی با استفاده از همان روش متعارف (طبیعت‌گرایانه یا تفسیری) به توصیف و تبیین نظم موجود یا فهم معانی رفتار نایل می‌شوند، ولی زمانی که به نقد و ارزش‌گذاری می‌پردازند، در واقع به موضوع دوم توجه دارند، بنابراین به لحاظ ثبوتی یک ملاک و علت برای تعیین روش وجود دارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۳، ج ۶، ص ۴۷۹/ بستان، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۳-۶۵).

۱۷۱

قیس

بنا بر کلامی و عرصه‌های پیشرفت

اگر اختلاف در موضوع را به عنوان تنها مبنا در اختلاف اهداف و روش‌ها بپذیریم با لحاظ مبانی انسان‌شناختی و جهان‌شناختی که در علم کلام صورت‌بندی می‌شوند، به تعریف جدیدی از موضوع علوم تجربی دست خواهیم یافت و به تبع آن تغییراتی را در اهداف و روش‌های این علوم شاهد خواهیم بود:

۲-۱. موضوع مطلوب در علوم طبیعی و انسانی

از نظر جهان‌شناسی اسلامی، عالم مراتبی دارد و به جهان مادی و طبیعت محدود نمی‌شود. ماورای عالم ملک، عالم ملکوت و معنا قرار دارد. از این عوالم به عالم طبیعت، عالم مثال و عالم عقل نیز تعبیر شده است که مرحله آغاز (عوالم قبل از نشئه دنیا: عوالم در قوس نزول) و بازگشت (عوالم بعد از نشئه دنیا: عوالم در قوس صعود) را شامل می‌شوند. (برای آگاهی از وجوه مشترک و امتیاز عالم مثال و عقل پیش از نشئه دنیا و بعد از آن، ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۱، ص ۲۵-۳۳). بر اساس این هستی‌شناسی، انسان نیز موجودی دوساحتی است که هویت حقیقی وی همان ساحت مجرد اوست،

از این رو، وجود وی منحصر به عالم ماده و دنیا نبوده، پس از مرگ نیز در سرایی دیگر استمرار خواهد یافت.

الف) موضوع مطلوب علوم طبیعی:

بر اساس جهان‌شناسی اسلامی، علل مادی به علل غیرمادی وابسته‌اند؛ یعنی بدون علل غیرمادی که در طول علل مادی قرار دارند، وجودی برای علل مادی متصور نیست و بدون شناخت آن دو نمی‌توان به فهم کامل طبیعت به عنوان موضوع علوم طبیعی نائل شد. به عبارت دیگر، نقیصه معرفتی علوم جدید را گاهی می‌توان به صورت حداقلی مطرح کرد و گفت: علم جدید بنیان متافیزیکی استواری ندارد. در نتیجه، حتی اگر یافته‌هایش در محدوده جهان مادی قابل اعتماد باشد، مدلول‌های دیگر آن که به عوالم برتر از ماده اشاره دارد، یعنی تعمیم‌های متافیزیکی عالمان علوم جدید نارواست و مورد خدشه خواهد بود. اما سخن ما در اینجا آن است که نقیصه علوم طبیعی جدید، حداکثری است و به محدوده مابعدالطبیعه خلاصه نمی‌شود، بلکه اطلاق یافته‌های علم جدید بر امور مادی نیز دچار مشکل است؛ زیرا عوالم برتر در عالم ماده تأثیر فعال و دمامد دارند و عالم مادی فروترین ساخت واقعیت است. لذا کنار گذاشتن علل غیرمادی و تکیه بر علل مادی بسیاری از سؤالات را بدون جواب می‌گذارد.

از این رو، اگر چه طبیعت موضوع علوم طبیعی مطلوب خواهد بود، اما به جهت ارتباط تنگاتنگی که بین عوالم وجود دارد، اکتفاء به ظاهر طبیعت و غفلت از غیب و باطن جهان و واکاوی علل مادی به روش تجربی کارساز نخواهد بود.

از سویی دیگر جهان‌بینی اسلامی، اهداف شناخت این موضوع را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد؛ زیرا شناخت واقع، هدف علوم طبیعی قلمداد می‌شود، اما شناخت جهان به منظور تصرف و کنترل جهان است تا نیازهای بشر برآورده شود و مشکلات واقعی زندگی بشر حل شده، نگرش توحیدی نیز تقویت شود.

بر اساس نگرش توحیدی آبادانی دنیا اگر چه هدفی در زندگی به شمار می‌آید، اما هدف میانی تلقی می‌شود که خود معبری برای وصول به مقصد نهایی است. هدف نهایی تحقق اهداف اخروی و شکوفایی ارزش‌های انسانی است، اما تحقق این اهداف در گرو آبادانی عالم طبیعت است و آبادانی طبیعت هم بدون شناخت قوانین حاکم بر

آن امکان‌پذیر نیست.

(ب) موضوع مطلوب علوم انسانی:

انسان در جهان‌بینی اسلامی موجودی فرامادی با آغاز الهی و سرانجام نامحدود فرادنیایی است. صور نفسانی، اراده و عمل ارادی وی نمی‌توانند همواره علل کاملاً مادی داشته باشند، لذا نقیصه معرفتی یاد شده در علوم انسانی موجود دو چندان خواهد شد. در این جهان‌بینی، انسان موجودی مختار و انتخاب‌گر است، تصویری مکانیکی و رباتیک ندارد، کنش‌هایش صرفاً تابعی از عوامل و محرک‌های خارجی نیست و دترمینیسم و جبر علی بر رفتارش حاکم نیست، پس یافتن روابط علی در زمینه رفتارهای انسان، بدون فهم صحیح از معانی و انگیزه‌های کنش با موفقیت توأم نیست، از این جهت پارادایم پوزیتیویستی با چالش مواجه است.

از سویی دیگر عالم بر اساس نظام اسباب و مسببات اداره می‌شود و بر آن «سنت‌های الهی» حاکم است، از این جهت می‌توان حتی در حوزه مباحث انگیزه‌شناسی و معناشناسی نیز تبیین‌های علی و کارکردی را مطرح کرد و گفت: اهداف و انگیزه‌های انسان مانند دیگر امور طبیعی مشمول قوانین علی است، هرچند دست یافتن به قوانین عام در حوزه امور روان‌شناختی بسیار دشوارتر از دست‌یابی به قوانین طبیعت خارجی است. بنابراین کشف دلایل و انگیزه‌های فاعلان و کاویدن ذهنیات آنان هیچ‌گاه علوم انسانی را از کشف علل و عوامل خارجی که موجب شکل‌گیری آن انگیزه‌ها و ذهنیات در ذهن فاعلان می‌شود، بی‌نیاز نمی‌سازد.

به نظر می‌آید که با تلفیقی از دیدگاه‌های معناگرایی و علت‌گرایی می‌توان از کشف روابط علی و ساختن قوانین عام با توجه به سه جنبه مترابط یاد شده (شناسایی علت کنش، فهم دلایل آن و شناخت علت دلایل) به عنوان اهداف قریبه علوم انسانی یاد کرد و بر اساس آن، تلفیق روش‌های علت‌یابی و روش‌های دلیل‌یابی را در علوم انسانی توصیه کرد که به موجب آن، علوم انسانی از یک سو در پی فهم معانی رفتار و انگیزه‌های کنشگران و از سوی دیگر در پی تبیین علی و کشف قانونمندی‌های رفتار انسان باشند. اما از آنجا که بر اساس جهان‌بینی اسلام، کمال نهایی انسان قرب به خداوند است می‌توان سلسله‌ای از اهداف قریبه، متوسطه و نهایی را به صورت طولی به این نحو ترسیم

کرد که اهداف قریبه یاد شده به منظور ساختن قوانین عام، پیش‌بینی و کنترل رفتار آدمی است تا به اصلاح اجتماعی و فردی دست‌یابیم و زمینه تحقق انسان شایسته را فراهم آوریم. اگرچه از انسان شایسته در جهان‌بینی‌ها و مکاتب مختلف تعاریف متفاوتی شده است و در همه اهداف قریبه و میانی نیز می‌توان از اشراب انگیزه و جهت‌گیری غیرالاهی سخن گفت، یعنی علوم انسانی را به منظور سلطه‌گری دنبال کرد، اما در جهان‌بینی الاهی کمال مطلوب که شایستگی دارد انسان در تحقق آن بکوشد، خدایی شدن فرد و جامعه است.

به هر حال در علوم انسانی مطلوب، برای شناخت واقع نیاز به تبیین و فهم داریم - برای شناخت واقع نیاز به تبیین علل و برای تبیین علل نیاز به فهم رفتارهای انسانی است - این دو برای آن است که رفتارها را پیش‌بینی و کنترل کنیم، اما کنترل و پیش‌بینی به منظور نقد و اصلاح اوضاع اجتماعی است. این هدف جلوه‌ای از حل مشکلات واقعی زندگی بشر است که به آن در اهداف علوم طبیعی مطلوب اشاره شد. همه این اهداف به منظور تحقق انسان شایسته و رسیدن به کمال نهایی است. تا اینجا هدف و روش علوم تجربی را با نگاهی به موضوع این علوم دنبال کردیم، اما بر اساس آموزه‌های دیگر که از دین برمی‌خیزد می‌توان اهداف و روش علوم را دنبال کرد.

۲-۲. ترسیم اهداف علوم از نگاهی دیگر

حتی اگر این مبنا را بپذیریم که علم به لحاظ محتوای منطقی‌اش بی‌طرف و عاری از ارزش است و اذعان کنیم که نمی‌توان از یک قانون یا فرضیه علمی، دستوری اخلاقی بیرون آورد، اما اگر همین علم به عنوان حربه‌ای در دست عالمی قرار گیرد، از آنجا که عالم، بی‌طرف نیست و عالم و علم با هم وحدت دارند، علم هم بی‌طرف نخواهد بود. در علم کلام ثابت می‌شود خداوند حکیم است و فعل عبث از او صادر نمی‌شود. در پس خلقت انسان هدفی در کار باری تعالی بوده است. هدف آن است که انسان تکامل یابد و در این عرصه به نهایت پیشرفت و تکامل دست یابد. بی‌شک آگاهی، معرفت و بهره‌مندی از علمی که به حال انسان نافع است، از ابزارهای مهم در دستیابی به کمال مطلوب، به شمار می‌آیند. متون دینی ضمن توجه به این نکته و تقسیم علم به

ضار و نافع (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۳، ص ۹۴ / شریف رضی، ۱۴۱۴، ص ۳۰۳). ویژگی‌های علم نافع و ضار را نیز مشخص کرده‌اند. علم در صورتی که ما را وارث پیامبران و پیامبرگونه کند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۲)، هدایت‌آور باشد (ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷، ص ۷۴)، و به قرب الاهی منتج شود، به عالم خشیت ببخشد (فاطر: ۲۷-۲۸ / امام جعفر صادق علیه السلام، ۱۴۰۰، ص ۲۰ / طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۶) و صمت (سکوت) و حلم را برای عالم به ارمغان آورد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۷)، علم نافع است. لذا اگر علم به علم ادیان و ابدان تقسیم شده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۲۰)، علم ادیان را باید علمی معنا کرد که به امر دین می پردازد و غایت و فائدت آن به روح آدمی بازگشت می‌کند و علم ابدان را علمی دانست که به وجه مادی هستی آدمی اهتمام می‌ورزد و نفع آن در رابطه با کمال بدن و راحت و رفاه جسمانی آدمی ارزیابی می‌شود.

از مصادیق علم غیر نافع، علمی است که آدمی به آن عمل نکند یا علمی که آدمی را به نزاع و جدال بکشانند، یا شخص آن را همچون نعمت‌های دیگر برای فروختن یا به عبارت بهتر برای تکاثر و تفاخر برگیرد (ر.ک: شریف رضی، ۱۴۱۴، ص ۴۹۶)، در این‌گونه موارد سود و زیان علم در نسبت با عالم تعریف می‌شود.

ظاهر برخی روایات آن است که آنچه امروزه به نام علم خوانده می‌شود، اگر چنین صفتی را با خود نداشته باشند، از نظر اسلامی شایسته نیست نام علم بر آنها نهاده شود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۲).

معارف مذهبی علم را به نور تشبیه می‌کنند.* مدل علم در سنت اسلامی مدل نور است. علم، هدایت و هدایت، عین روشنایی و عین آگاهی نسبت به مسیر است. برای روشن کردن نور به نور دیگری نیاز نداریم. علم هم مانند نور حجاب می‌آورد که اگر به مرتبه‌ای از مراتب آن بسنده کنیم، حجابی برای مرتبه بالاتر خواهد شد (سروش، ۱۳۸۶، ص ۷۷-۱۱۵).

اگر چه علم در این‌گونه از روایات یا برخی از آن، ظهوری در معنای (Discipline = رشته علمی) - که هویت جمعی دارد - ندارد، اما اوصاف ذکر شده را به‌دلیلی که در بالا

* العلم نور يجعله الله في قلب من يشاء من عباده (ابن‌حیون، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۱۹).

گفته شد می‌توان به این معنا از علم هم سرایت داد، لذا در صورتی که رشته علمی در راستای کمال و ارزش‌های انسانی باشد نور تلقی شده و به کار می‌آید.*
 بر این اساس مدل پیشرفت در علم، مدلی است که ما را به عمل صالح و ایمان می‌رساند؛ یعنی لازمه پیشرفت در علم، پیشرفت در ایمان و عمل صالح است و این همان علم مفیدی است که در هر دو جنبه کاربرد دارد.
 بنابراین شاهد خواهیم بود که باورهای کلامی مع‌الواسطه در عرصه ایمان و عمل صالح تأثیرگذار هستند و به بیانی دقیق‌تر باورهای کلامی عرصه ایمان و عمل صالح را به عنوان هدف در عرصه علم معرفی می‌کنند.

۲-۳. روش مطلوب علوم از نگاهی دیگر

اگر چه ظاهر برخی از عبارات آن است که روش تفهیمی ویژگی غیر تجربی دارد و به مقام گردآوری و ساخت فرضیه‌ها (Context of Discovery) مربوط است نه مقام داوری، (Context of Justification) (ر.ک: سروش، ۱۳۷۳، ص ۵۰). اما به نظر می‌رسد که طرفداران روش تفهیمی، آن را از مصادیق روش تجربی می‌دانند و نه تنها گردآوری و کشف، بلکه داوری و توجیه در علوم انسانی را نیز به استفاده از این روش منوط می‌دانند؛ یعنی آن را روشی برای مشاهده که مبنای اصلی داوری تجربی است در نظر می‌گیرند. اینکه از روش مشارکتی که نمونه‌ای از روش تفهیمی است به عنوان یکی از روش‌های مشاهده نام برده می‌شود (ساروخانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۹۱)، شاهدی بر ادعای فوق است. بله این تفاوت بین علوم انسانی علت‌گرا و دلیل‌گرا وجود دارد که روش داوری در اولی در مورد گزاره‌های عام (قوانین و نظریه‌ها) است و در دومی در مورد گزاره‌های خاص ناظر به انگیزه و هدف (ر.ک: بستان، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۱-۶۳).

* شیخ بهایی در این باره شعر زیبایی دارد:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال	نه از او کیفیتی حاصل، نه حال
کل من لم یعشق الوجه الحسن	قرب الجمل الیه و الرسن
یعنی: «آن کس را که نبود عشق یار	بهر او پالان و افساری بیار»
علم نبود غیر علم عاشقی	مابقی تلبیس ابلیس شقی

(شیخ بهایی، ۱۳۸۴، نان و حلوا، بخش ۴).

بالاخره همه پارادایم‌ها بر تجربه تأکید می‌ورزند. در معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی رابطه بین عقل و تجربه و آن هم به نفع تجربه برقرار می‌شود، ولی در تفسیری، این رابطه بین تجربه و شهود است. حاصل این ارتباط تجربه زیسته (lived Experience) است. در معرفت‌شناسی انتقادی تجربه به دانش مرجعی که توسط فلسفه مارکسیستی و انتقادی تدوین و ارائه شده، مرتبط می‌شود (ر.ک: ایمان، ۱۳۹۰، ص ۳۱۰-۳۱۲).

نتیجه اینکه تمامی پارادایم‌های علم با اصالت تجربه و دانش مرجع ساخته انسان به نفی متافیزیک می‌پردازند و نقش وحی - به عنوان روش - برای فهم یقینی و جامع در علوم تجربی را نادیده می‌انگارند؛ در حالی که بر اساس دلایل کلامی ضروری است از وحی (دانش مرجع الاهی) به مثابه روش استفاده شود (ترخان، ۱۳۸۹، ص ۱۵۰-۱۵۲). با طرد انحصارگرایی روش‌شناختی و بهره‌مندی از روش‌های دیگر معرفت مانند نظام سنت‌های الاهی، روش وحیانی و روش عرفانی در کنار متغیرهای کمی و روش‌های تجربی، می‌توان در باب موضوعات مختلف عینی، ذهنی، تاریخی و متافیزیکی به داوری پرداخت. به عبارت دیگر؛ پذیرش کثرت‌گرایی روش‌شناختی به گسترش قلمرو علم می‌انجامد و از آن پس تحقیقات علمی با محدودیت در قلمرو مواجه نخواهند بود.

۲-۴. قلمرو علوم در وضعیت مطلوب

امروزه سهم مفاهیم نظری در پیشرفت علوم به گونه‌ای عمده تلقی می‌شود که محروم شدن علوم انسانی از تفکر نظری و خلأ مفاهیم و چهارچوب‌های نظری عام را از عوامل عدم پیشرفت این علوم به موازات علوم طبیعی ارزیابی می‌کنند. با مراجعه به متون دینی و منابع کلامی می‌توان خلأ نظری علوم انسانی را جبران و زمینه پیشرفت آنها را فراهم کرد، البته با لحاظ این نکته که در سطح فراتجربی - که از روش‌های معتبر وحیانی، تجربی و عقلی بهره می‌برد و انحصار روش‌شناختی را برنمی‌تابد - علوم انسانی می‌تواند از همه مفاهیم نظری دینی حتی مفهوم خدا، فرشتگان، شیطان، جن، روح، نفس، قضا، قدر، ابتلا و غیره استفاده کند و در سطح تجربی، می‌تواند از مفاهیم نظری دینی که در استخراج فرضیه‌های آزمون‌پذیر نقش دارند، بهره برد. حاصل اینکه در عرصه علوم، دستیابی به نقطه مطلوب در گرو دستیابی به تئوری‌هایی است که همخوان با باورهای کلام اسلامی باشد.

بر اساس مبانی کلامی، نقطه مطلوب در عرصه علوم انسانی آن است که اولاً: موضوع علوم انسانی نباید همسان با علوم طبیعی انگاشته شود. انسان انگیزه دارد و موجودی است دارای اختیار و اراده و نباید رفتارهای او را به امور فیزیکی تقلیل داد، لذا حتی اگر بر روش تجربی اصرار ورزیم و تنها معرفت حاصل آمده از روش تجربی را علم تلقی کنیم، باز این مبانی کلامی است که در انتخاب روش علت‌گرایی، معناگرایی، یا تلفیقی، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

به بیانی دیگر، روش‌ها و اهداف با تغییر موضوع، تغییر خواهند کرد و علوم تغییر موضوع، روش و اهداف و در نهایت صورت، سامانه و ساختار خود را مرهون علم کلام خواهند بود.

ثانیاً: هدف و روش علوم را به لحاظی دیگر نیز می‌توان پی‌گرفت: اینکه انسان باید از همه ابزارها در جهت کمال نفس بهره برد و از جمله این ابزارها علم نافع است و علم باید در خدمت کمال جسم و جان باشد، از دست‌آوردهای علم کلام است.

بر اساس مبانی کلامی می‌توان از احیای دوباره روش عقلی و تلفیق آن با روش تجربی و نیز به کارگیری روش وحیانی سخن گفت.

ثالثاً: پیشرفت علوم در گرو داخل کردن هرچه بیشتر مفاهیم نظری - که در کلام صورت‌بندی می‌شوند - در علوم است.

با کاربری آنچه گفته شد در عرصه علم شاهد گزاره‌هایی خواهیم بود که هم می‌توان آن را علمی دانست و هم به دین منتسب کرد. اینجاست که می‌توان به سر تأکید روایات بر علت فاعلی علم یعنی عاملی که علم را پدید آورده است (کلینی، ۱۴۰۷، ص ۴۱)، پی برد؛ زیرا می‌توان از طریق سرایت بینش‌ها و ارزش‌هایی که اهل ورع و دین‌داران پذیرفته‌اند، به موضوع، روش و اهداف و... به نقطه مطلوب در عرصه علم دست یافت. شایان ذکر است پیش‌فرض این نوشتار تاکنون رویکرد میانی* در معنای علم دینی بوده است؛ یعنی در نقطه مطلوب، به دنبال تولید علومی هستیم که وظایف اثباتی و دستوری خود را مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی اسلام انجام می‌دهند.

* رویکرد میانی بر خلاف رویکرد حداقلی که دینی شدن علوم را به دینی شدن غایت یا موضوع تصویر می‌کنند، علوم را متأثر از پیش‌فرض‌های متافیزیکی می‌داند.

به عبارت دیگر؛ بحث ارائه شده با صرف نظر از استخراج ماده علم (گزاره‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی) از متون دینی در عرصه علم است.

اما اگر کسی بر اساس آموزه‌های کلامی به جامعیت مطلق و حداکثری دین - حتی در قلمرو علم - باور داشته باشد، باید در ساختن فرضیه‌ها و نظریه‌ها علاوه بر آنچه گفته شد، به نقطه مطلوب اتکای علم، آموزه‌های دینی را نیز اضافه کند.

بیشتر کسانی که در معنای علم دینی رویکرد حداکثری دارند، اصالت روش تجربی به معنای معیار نهایی بودن آن در مقام داوری را زیر سؤال برده و از تکثرگرایی روش‌شناختی (استفاده از روش‌های عقلی و وحیانی در کنار روش تجربی) حمایت کرده‌اند، اما باید توجه داشته باشیم که رویکرد حداکثری، با التزام به قواعد و ضوابط روش‌شناختی علوم تجربی نیز قابل جمع است؛ یعنی می‌توان الگویی از علم دینی ارائه داد که ضمن اخذ فرضیه‌ها و نظریه‌های خود از دین، به معیار بودن روش تجربی در مقام داوری نیز پایبند باشد.

به هر حال، این علم کلام است که می‌تواند تکلیف ما را در این عرصه مشخص کند. اگر رویکرد حداکثری را در معنای علم دینی بر اساس مبنای یاد شده پذیرفتیم، یقیناً برای عرصه علم به تناسب غایت، روش، ماده و... شاخص و گام‌هایی را تصویر می‌کنیم که با تحقق هر یک از آنها، پیشرفتی تحقق می‌یابد، آنگاه که همه شاخص‌ها محقق و همه گام‌ها برداشته شد، علمی صد در صد پیشرفته خواهیم داشت؛ یعنی میزان پیشرفت علم، به میزان استفاده از شاخص‌ها از جمله استفاده از منابع دینی در استخراج فرضیه‌ها و... خواهد بود.

گامی برای دستیابی به نظریه اسلامی پیشرفت در عرصه‌های دیگر

تا اینجا دانستیم که هم وضعیت موجود عرصه علم، از باورهای کلامی تأثیر پذیرفته است و هم وضعیت مطلوب آن با لحاظ باورهای کلامی باید ترسیم شود. نقطه مطلوب در عرصه علم بر اساس باورهای کلامی آن است که به علم دینی دست یابیم.

اکنون ضروری است به این نکته تصریح کنیم که برای دستیابی به نظریه اسلامی پیشرفت در سایر عرصه‌ها (اعم از عرصه‌های رشته‌ای، میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای) هم

نیازمند علوم دینی خصوصا علوم انسانی - اسلامی هستیم.

بیان شد علی‌رغم ادعای پوزیتیویست‌ها، علوم انسانی موجود سه وظیفه را بر عهده دارند: ۱. تبیین وضعیت مطلوب؛ ۲. تحلیل وضعیت موجود؛ ۳. ارائه راهبرد تغییر. علوم انسانی در بخش اثباتی به وظیفه دوم و در بخش هنجاری یا دستوری به وظیفه اول و سوم می‌پردازند. علوم انسانی موجود، این سه وظیفه را از طریق تئوری‌هایی انجام می‌دهند که غالبا مبتنی بر جهان‌بینی و ارزش‌های غیر اسلامی است. با اسلامی‌سازی این علوم، تحلیل وضعیت موجود و مطلوب عرصه‌های مختلف پیشرفت نیز دستخوش تغییر خواهد شد.

به عبارت دیگر، الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت محصول اسلامی‌سازی علوم انسانی است و اسلامی‌سازی این علوم، مقدمه لازم تدوین این الگو است. در حقیقت علوم انسانی، روش‌ها و تئوری‌های لازم برای تحلیل وضعیت موجود و تبیین وضعیت مطلوب و ارائه راهبردها را فراهم می‌کنند، پس هرچه در اسلامی‌سازی علوم انسانی بیشتر پیش برویم می‌توانیم وجه اسلامیت الگوی پیشرفت را بیشتر تعمیق بخشیم. از آنچه گذشت در می‌یابیم که راهبرد تدوین چنین الگویی با راهبرد اسلامی‌سازی علوم انسانی ارتباط وثیق دارد و این دو از یکدیگر قابل انفکاک نیستند (ر.ک: میرمعزی، ۱۳۸۹، ص ۷۰-۷۱).

به هر حال در مرحله اول برای دستیابی به نظریه پیشرفت در هر عرصه‌ای باید وضعیت موجود آن عرصه تبیین شود. تحلیل وضعیت موجود هر عرصه‌ای بر عهده علوم خصوصا علوم انسانی است.

ادعای ما آن است که در بخش اثباتی علوم موجود، برای تبیین یا تفسیر وضعیت موجود رفتارهای فردی و اجتماعی در عرصه‌های پیش‌گفته از باورهای کلامی تأثیر پذیرفته‌اند. از نمونه‌های روشن این ادعا، تبیین یا تفسیر مادی و حیوانی تمام انگیزه‌ها و رفتارهای انسانی، برگرداندن تمام انگیزه‌ها به انگیزه جنسی، یا قرار دادن اصالت فایده و لذت‌جویی در گرانیگاه تمام تحلیل‌هاست. این تحلیل‌ها حکایت از نگاهی خاص به جهان و انسان در علوم انسانی سکولار دارد. در این نگاه، نیازهای انسان، تنها نیازهای مادی است و تک تک افراد نیز به دنبال منافع شخصی خود هستند. در این دیدگاه تنها عمل فرد قابل

تحلیل است نه رفتار جمعی، لذا در تحلیل مفاهیمی مانند انقلاب، پیشرفت، عدالت و برابری و... نگاه فردگرایانه حاکم است. در این تفکر ایثار، انفاق، شهادت‌طلبی، فداکاری، صداقت و گذشت معنایی ندارد و عاقل کسی است که خودخواه باشد و در جهت رسیدن به منافع شخصی خود تلاش کند. در نظر اینان رفتار انقلابی یعنی پرخاشگری و منشأ این پرخاشگری خودخواهی است! غرایز مادی اکثریت جامعه در صورتی که سرکوب شد و ناکام ماند به سمت خشونت و پرخاشگری می‌رود، اما انسان‌ها به شیوه عقلایی عمل می‌کنند چون می‌بینند به تنهایی نمی‌توانند به مقصود برسند، به همین علت با دیگران ائتلاف می‌کنند، این ائتلاف نیز مادی و خودپرستانه است.

عنصر اصلی پیشرفت و تحولات نیز همین خودخواهی‌ها است، اما پیشرفت بر عکس انقلاب است؛ زیرا در انقلاب وقتی غرایز خودخواهانه سرکوب شود، خشونت سیاسی پدید می‌آید، اما پیشرفت زمانی است که فرد بتواند این حیوانیت‌های فردی را مدیریت کند و همه را به جای آنکه علیه هم یا علیه حاکمیت باشد، با هم جمع کند و زیر سایه حاکمیت به سمت ارزش‌های مادی پیش ببرد (نمونه‌های دیگر را در: ترخان، ۱۳۸۹، صص ۱۵۳ و ۱۶۸).

همان‌گونه که توضیح داده شد، بی‌شک رهایی از تئوری‌های مطرح شده در گرو اسلامی‌سازی و به بیان دقیق‌تر تأسیس علوم انسانی اسلامی - تحقق پیشرفت و وصول به نقطه مطلوب در عرصه علوم - است.

در مرحله دوم که تبیین وضعیت مطلوب و ارائه راهبرد در عرصه‌های مختلف است، اگر چه بخش دستوری علوم انسانی متکفل آن است، اما به لحاظ منطقی می‌توان نشان داد که بایدها و نبایدها در عرصه‌های دیگر نیز ریشه در هست‌ها و نیست‌های انسان‌شناختی و جهان‌شناختی دارند و علوم هم اگر بخواهند در این عرصه‌ها اظهارنظر کنند، به ناچار از مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی اثر می‌پذیرند.

بایدها از رابطه بین افعال و نتایج یعنی هست‌ها برمی‌خیزند. از سویی دیگر، شناخت آثار درونی و بیرونی افعال و همچنین اهدافی که در افعال اختیاری باید مد نظر باشد، فرع بر انسان‌شناسی است. انسان‌شناسی خود مبتنی بر هستی‌شناسی است؛ زیرا شناخت ما از انسان مبتنی بر نحوه نگرش ما به کل هستی است. در جهان‌بینی اسلام،

هستی شامل دو گونه موجودات مادی و غیر مادی است که هستی بخش همه آنها وجود خداوند متعال است. بر اساس این هستی شناسی، انسان نیز موجودی دوساحتی است که هویت حقیقی وی همان ساحت مجرد اوست، از این رو وجود وی منحصر به عالم مادی دنیا نبوده، پس از مرگ نیز در سرایی دیگر استمرار خواهد یافت. کمال نهایی اش نیز در نزدیک شدن به خداوند متعال است (ترخان، ۱۳۹۲، شماره ۶۸). این انسان شناسی و هستی شناسی و همچنین بیان کمال نهایی فردی و اجتماعی وی که لازم است در آن جهت پیشرفت کند، چیزی است که علم کلام متکفل تبیین آن است. تبیین کامل این نقش کلام و چگونگی اثرگذاری آن در تمام عرصه ها مانند عرصه فقه و... باید در طرح کلی پیش گفته دنبال شود، اما به عنوان نمونه عرصه عمل صالح (عرصه زندگی) محور بحث قرار گرفته و به ارتباط اصول جهان شناختی با آن اشاره ای می شود. از منظر کلام اسلامی، جهان از ویژگی های کلی: ماهیت از اویی و به سوی اویی، زیبایی، هماهنگی، اتقان، نظم، حاکمیت نظام علیّ و معلولی، جریان سنت های قطعی و خیر بودن شرور در مقیاس کلی و اصالت عالم آخرت برخوردار است.

بر اساس این اصول جهان شناختی می توان در عرصه زندگی به سبکی خاص از زندگی رسید و نقطه مطلوب در نظریه پیشرفت را در چهار بعد و ضلع زندگی: الف) ارتباط با مبدأ (خدا و جهان غیب)؛ ب) خود؛ ج) دیگران؛ د) طبیعت، ترسیم کرد. برخی از این اصول، عناصری مانند اطاعت پذیری، سپاسگزاری از خداوند، حرکت در راستای هدف نهایی عالم و لحاظ کردن عالم غیب در محاسبات زندگی را موجب می شوند که به بعد اول مربوطند. روشن است که تصحیح این ارتباط به سامان یافتن ارتباطات سه گانه دیگر نیز می انجامد و مسائلی نظیر خانواده، ازدواج و طلاق، انتخاب محل سکونت و نوع مسکن، نوع لباس، الگوی مصرف، اشتغال زنان، تفریحات و گذران اوقات فراغت و دوری از قماربازی، شراب خواری، کسب و کار و انتخاب شغل و رفتارهای فردی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

از برخی اصول دیگر ارزش هایی مانند نظم، کار و تلاش در امور دنیایی و آخرتی، عدالت، تعاون و همکاری و وحدت، تحمل سختی ها و برچیده شدن یأس و ناامیدی استنتاج می شود که به یک یا دو یا سه یا همه ابعاد زندگی مرتبطند؛ مثلاً رفتار عادلانه به هر چهار بُعد زندگی مربوط است. وحدت و همکاری به عنوان نسخه ای از وحدتی

که در عالم و هستی محقق است، در حوزه ارتباط با دیگران مطرح است. نظم در دو حوزه فردی و اجتماعی، هماهنگ با نظمی است که در مبدأ و آنچه در عالم طبیعت وجود دارد و چگونگی ارتباط با خود و دیگران را پوشش می‌دهد.

با تحلیل عناصر کلی جهان‌شناسی اسلام و لحاظ آثار آن در سبک زندگی، به مدلی از سبک زندگی می‌رسیم که به زندگی گوارا تعبیر شده است. این الگو، دنیا و آخرت، ماده و معنا و به تعبیر دیگر، رفاه مادی را توأمان با عدالت، معنویت و اخلاق در خود جا داده است. این مدل دو ضلع دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد و خواستار پیشرفت در هر دو زمینه است، پیشرفت در بعد نرم‌افزاری تمدن، یعنی سبک زندگی به معنای پیمودن منازل قوس صعود و حرکت اختیاری در درجاتی (از جهان طبیعت تا مبدأ) است که در قوس نزول (از مبدأ تا جهان طبیعت) آنها را به اجبار پیموده‌ایم (ر.ک: ترخان، ۱۳۹۲، شماره ۶۸). در این مدل، باید و نبایدهای عرصه زندگی منطبق با عالم تکوین (هست‌ها و نیست‌ها) است و پیشرفت در این عرصه به معنای آن است که هرچه بیشتر انسان بتواند در عرصه زندگی با قوانین عالم تکوین هماهنگ شود.

علمی که در موضوع، هدف، روش و گزاره‌ها از دین تأثیر پذیرفته باشند برای ارائه مدل اسلامی پیشرفت در عرصه زندگی نمی‌توانند نسخه‌ای غیر از آنچه گفته شد، ارائه کنند.

نتیجه‌گیری

از مباحث اساسی در فلسفه الگو، تبیین رابطه علم کلام با الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت است. این بحث فروعاً مختلفی دارد از جمله رابطه باورهای کلامی با عرصه‌های پیشرفت خصوصاً عرصه علم که نوشتار حاضر در تبیین آن سامان یافته است. در عرصه علم ضمن بیان ارتباط مبانی کلامی با وضعیت موجود، نقطه مطلوب ترسیم شده است.

اگر چه طبیعت، موضوع علوم طبیعی مطلوب است، اما بر اساس مبانی کلامی ارتباط تنگاتنگی بین عوالم سه‌گانه هستی وجود دارد، لذا اکتفا به ظاهر طبیعت و غفلت از باطن و غیب جهان و واکاوی علل مادی به روش تجربی، معرفت ناقصی را در

اختیار ما قرار می‌دهد. همچنین هدف این علوم، شناخت واقعیت جهان به منظور تصرف و کنترل جهان (آبادانی دنیا) خواهد بود تا نیازهای مادی و معنوی (دنیوی و اخروی) بشر برآورده و مشکلات واقعی زندگی انسان‌ها حل شود.

در عرصه علوم انسانی نیز بر اساس مبانی کلامی؛

نخست: می‌توان از احیای دوباره روش عقلی و تلفیق آن با روش تجربی و نیز به کارگیری روش وحیانی سخن گفت.

دوم: با اثبات اختیار و اراده برای موضوع علوم انسانی، حتی اگر بر روش تجربی اصرار ورزیم، باید تلفیقی از روش علت‌گرایی، معناگرایی را به عنوان نقطه مطلوب در روش پیشنهاد کرد.

سوم: با تغییر موضوع بر اساس آموزه‌های کلامی، شاهد تغییر در روش و اهداف و در نهایت صورت، سامانه و ساختار علوم خواهیم بود.

چهارم: علوم انسانی اگرچه در موضوع با علوم طبیعی متفاوتند، اما با دقت در بحث‌های صورت گرفته، اذعان به مشابهت در روش و اهداف در این دو علم، ادعای گزافی نخواهد بود. بر اساس مبانی کلامی در علوم تجربی اگر چه از روش تجربی استفاده می‌شود، اما انحصار روش شناختی نقیصه معرفتی را موجب می‌شود، اگر چه این امر در علوم انسانی حادث‌تر است.

پنجم: نقطه پیشرفت در قلمرو علوم در گرو استفاده حداکثری از مفاهیم نظری است که در کلام صورت‌بندی می‌شوند.

ششم: در صورتی که بر اساس آموزه‌های کلامی به جامعیت مطلق و حداکثری دین - حتی در قلمرو علم - معتقد شدیم باید به نقطه مطلوب علاوه بر آنچه گفته شد، اتکای علم در ساختن فرضیه‌ها و نظریه‌ها به آموزه‌های دینی را نیز اضافه کنیم.

با دستیابی به نظریه اسلامی پیشرفت در عرصه علم زمینه استنباط نظریه پیشرفت در سایر عرصه‌ها (اعم از عرصه‌های رشته‌ای، میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای) نیز فراهم می‌شود. نقش آفرینی علم کلام در عرصه‌های دیگر نیز برجسته است؛ زیرا تحلیل وضعیت موجود و مطلوب هر عرصه‌ای بر عهده بخش اثباتی و دستوری علوم انسانی

است و نقش علم کلام در این دو بخش اثبات شد. علاوه بر این، به لحاظ منطقی عرصه باید و نبایدها، از آبشخور مبانی انسان‌شناختی و جهان‌شناختی و... که صورت‌بندی آنها در کلام است، سیراب می‌شوند. علوم هم اگر بخواهند در این عرصه‌ها اظهار نظر کنند، به ناچار از مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی اثر می‌پذیرند. تبیین این مبانی بر عهده علم کلام است.

به عنوان نمونه ویژگی‌های کلی جهان، سبکی خاص از زندگی را معرفی می‌کند که در قرآن از آن به زندگی گوارا و «حیات طیبه» تعبیر شده است. این الگو، دو ضلع دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد و خواستار پیشرفت در هر دو زمینه است. پیشرفت در این عرصه به معنای آن است که هرچه بیشتر انسان بتواند در عرصه زندگی با قوانین عالم تکوین هماهنگ شود.

منابع و مأخذ

۱. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی؛ دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام؛ چ دوم، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۳۸۵.
۲. ابن فهد حلی، احمد بن محمد؛ **عدة الداعی و نجاح الساعی**؛ تحقیق و تصحیح احمد موحدی قمی؛ چ اول، لبنان، بیروت: دار الکتب الإسلامی، ۱۴۰۷ هـ.
۳. ازکیا، مصطفی و غلامرضا غفاری؛ **جامعه‌شناسی توسعه**؛ ویرایش اول، چ هشتم، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۸۸.
۴. امام جعفر صادق علیه السلام (منسوب به آن حضرت)؛ **مصباح الشریعة**؛ چ اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ هـ.
۵. ایمان، محمدتقی؛ **پارادایم‌های علوم انسانی غربی و اسلامی**؛ علامه طباطبایی فیلسوف علوم انسانی - اسلامی؛ ج ۲، به کوشش عبدالحسین خسروپناه؛ چ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۶. بحرانی، ابن میثم؛ قواعد المرام فی علم الکلام؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ چ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ هـ.
۷. بستان، حسین (نجفی) و همکاران؛ **گامی به سوی علم دینی**، ج ۱، چ اول، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۸. پارسانیا، حمید؛ «نقش علم کلام در علوم اجتماعی»؛ **کتاب نقد**، ش ۶۲ و ۶۳، ۱۳۹۱.
۹. ترخان، قاسم؛ «سطوح سکولار علوم تجربی»؛ **کتاب نقد**، ش ۵۵، ۱۳۸۹.
۱۰. ترخان، قاسم؛ «برآیند جهان‌شناسی در سبک زندگی اسلامی»؛ **قبسات**، ش ۶۸، ۱۳۹۲.
۱۱. جرجانی، سید شریف؛ **التعريفات**؛ لبنان، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۹ هـ.
۱۲. خسروپناه، عبدالحسین، **کلام جدید**؛ چ سوم، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۳.
۱۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه؛ **مبانی اقتصاد اسلامی**؛ چ اول، تهران: سمت،

۱۳۷۱.

۱۴. رشاد، علی اکبر؛ «فلسفه مضاف»؛ قیسات، ش ۳۹ و ۴۰، ۱۳۸۵.
۱۵. ساروخانی، باقر؛ روش های تحقیق در علوم اجتماعی؛ ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۱۶. سروش، عبدالکریم؛ تفرج صنع؛ چ سوم، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
۱۷. —؛ درس هایی در فلسفه علم الاجتماع، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۱۸. —؛ علم چیست، فلسفه چیست؟ چ شانزدهم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۶.
۱۹. سعیدی، خلیل؛ نظریه ها و قانون مندی های توسعه؛ تهران: انتشارات شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، ۱۳۸۶.
۲۰. شریف رضی، علی بن حسین؛ نهج البلاغه؛ تحقیق و تصحیح صبحی صالح؛ چ اول، قم: هجرت، ۱۴۱۴هـ.
۲۱. شیخ بهایی؛ کلیات، اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی؛ گردآوری علی اعرابی؛ چ اول، تهران: علم، ۱۳۸۴.
۲۲. صدرالمتالهین، محمد بن محمد ابراهیم؛ اسفار اربعه؛ چ دوم، قم: مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸.
۲۳. طباطبایی، محمدحسین؛ طریق عرفان (ترجمه و شرح رساله الولایه)؛ ترجمه صادق حسن زاده؛ قم: نشر بخشایش، ۱۳۸۱.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن؛ الأمالی؛ چ اول، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴هـ.
۲۵. عظیمی، حسین؛ مدارهای توسعه و توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران؛ ویرایش اول، چ سیزدهم، تهران: نی، ۱۳۹۱.
۲۶. فروند، ژولین؛ نظریه های مربوط به علوم انسانی؛ ترجمه علی محمد کاردان؛ چ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۲۷. قنبری، علی؛ توسعه اقتصادی و توسعه انسانی؛ ویرایش اول، چ اول، تهران: چالش، ۱۳۹۱.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد

- آخوندی، چ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷هـ.
۲۹. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ ج دوم، لبنان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳هـ.
۳۰. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۳، چ دهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۲.
۳۱. —؛ مجموعه آثار؛ ج ۶، چ دهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۳.
۳۲. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی معین؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۳۳. میرمعزی، سیدحسین؛ «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت محصول اسلامی سازی علوم انسانی»؛ کتاب نخستین نشست اندیشه های راهبردی، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ۱۳۸۹.
۳۴. وبر، ماکس؛ روش شناسی علوم اجتماعی؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
33. Ricoeur, Paul; **Hermeneutics and the Human Sciences**; Trans; By John Thompson; Cambridge: Cambridge University Press : 1990